

15 جولای 2020

داکتر سید عبدالله کاظم

چرا محمد داؤد دوست دیرینه خود را از حلقه قدرت دور کرد؟

(به مناسبت چهل و هفتمین سالگرد تأسیس اولین نظام جمهوری افغانستان)

سال قبل در همین روزها به تقریب چهل و ششمین سالگرد کودتای 26 سرطان 1352، سقوط سلطنت



و اعلام اولین جمهوریت در کشور موفق به نشر کتابی در سه جلد (جمعاً بیش از 1300 صفحه) شدم که تحت عنوان "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام" در کابل به تعداد یکهزار نسخه به چاپ رسید. این کتاب در واقع حاصل زحمات و تحقیقات دیرینه من بود که طی عناوین مختلف چه به شکل مقاله، رساله و نیز کتاب قبلاً در زمینه در پورتال وزین افغان جرمن آنلاين نشر شده بودند. اکنون که سالگرد چهل و هفتمین این رویداد مهم در پیش است و هنوز هم بسا مواردی وجود دارند که نزد هموطنان عزیز مبهم و سؤال انگیز بوده و گاهگاهی موجب مباحثات بین آنها میشوند، لازم دیدم به این مناسبت به یکی از موضوعات بحث برانگیز روشنی اندازم که اکثراً از خود می پرسند: چرا رئیس جمهور محمد داؤد بر دوست دیرینه خود داکتر محمد حسن شرق سوء ظن پیدا کرد و او را با ملایمت از حلقه قدرت دور کرد، در حالیکه موصوف تا آنوقت شخص دوم نظام محسوب می شد؟

داکتر شرق در چند کتابی که از سال 1371 به بعد تا اکنون نوشته است، دلیل و یا دلایل آنرا به نحوی ذکر میکند که گویا دست های مخالفانش در تخریب و تغییر ذهنیت محمد داؤد در برابر او فعال بوده و حتی دور شدن از قدرت و بیرون شدن خود را از کشور به حیث سفیر کبیر افغانستان در توکیو ناشی از خواست و تقاضای خودش میخواند. در این نوشته با استفاده از شرح و بسط موضوع مندرج کتاب "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد..." (جلد دوم، صفحات متعدد، بخصوص صفحه 721 تا 744) به جوانب مختلف و انگیزه های عمیق این سؤال می پردازم تا پرده از روی حقایق برداشته شود.

در اینجا قابل یادآوری میدانم که در این نوشته با نظریات دیگران و نقل قولهای شان در زمینه چه با حب و یا بغض سر و کار ندارم و به همین دلیل کوشیده ام مبنای این تحلیل تاریخی را بیشتر بر پایه بیانات و نوشته های شخص داکتر شرق با ذکر دقیق مآخذ آن استوار سازم و از ورای آن به نتیجه گیری بپردازم تا جای برای جر و بحث های حاشیوی باقی نماند. اما قبل از آن لازم است در باره زندگینامه داکتر شرق مطالبی مختصر تقدیم شود:

د پانو شمیره: له 1 تر 18

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

نگاهی مختصر به زندگینامه داکتر محمد حسن شرق:

داکتر شرق که همین حالا در سن 94 سالگی قرار دارد و بعد از نشیب و فراز زیاد در زندگی اکنون در جنوب کالیفورنیا با فامیل خود در کمال صحت و سلامت بسر می برد، یکی از چهره های شناخته شده افغانستان است. او در کتاب "کرباس پوشهای برهنه پا" شرحی دارد از آغاز زندگی خود و می نویسد: «بیاد دارم پنج ساله [در سال 1310] طفلی بودم که به تن پوشیده از کرباسهای پینه دار، اما با سروپای برهنه، در یکی از روزهای داغ تابستان، بروی دشتی پراز سنگچه های سوهان مانند که پای طفل را مثل زنبور نیش میزدند، سر قبرستان های "اناردره" [محل تولد او در ولایت فراه] این سوانسو به امید اینکه از پول اسقاط نانی بدست آورم، می دویدم... خیر دهنده دارا به پیش می دوند، خیر گیرنده های بینوا مانند چوپه مرغ هائیکه عقب دانه دهنده خود چغ چغ کنان میدوند، می دویدیم.... آنچه آنها به کف دست شان میگذارند، بیش از یک ده پولی نیست.» (شرق، داکتر محمدحسن: "کرباش پوشهای برهنه پا"، دهلی جدید، 1370 ش، صفحه 2)

داکتر شرق از ده خود به شهر کابل می آید و از بیطاری به داکتری طب میرسد و روزگار پای او را به سیاست می کشاند و در زمره جوانان فعال در "اتحادیه محصلان" در زمان صدارت شاه محمود خان برای مدت بسیار کوتاه به زندان میرود. باز هم روزگار او را با چهره ای پر قدرت آنوقت سردار محمد داؤد وزیر حریبه افغانستان آشنا می سازد و هنگام صدارت محمد داؤد بیک شخصیت سرشناس تبدیل میشود. اما بعد از استعفای محمد داؤد از صدارت مدت ده سال باز هم در کنار او می ماند و به یار وفادارش تبدیل میشود. در این مدت که محمد داؤد در صدد تغییر نظام شاهی به جمهوری می افتد، حسن شرق خود را به مثابه "پیر و عصای پیر" می شمارد و در آمادگی کودتا 26 سرطان 1352 و جلب و جذب اشخاص نقش مهم و کلیدی بازی میکند.



در همین سالها او با سران و شخصیت های چپگرا خاصاً جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق بیشتر مأنوس میشود و به گفته خودش با بعضی از سران پرچم بطور منظم دید وادید میکند. اگرچه او این تماسها را به هدایت محمد داؤد عنوان میکند، اما تاجائیکه شایع بود و بعداً ثابت گردید، داکتر شرق از جمله فعالان پشت پرده و پنهان پرچم بود و حتی گفته میشود که روابط مستقیم این گروه (فعالان پنهان) مستقیماً با مراجع ایدئولوژیک شوروی از مدتها قبل برقرار بوده است. آنها علناً عضویت حزب را کسب نکرده بودند، زیرا وظیفه داشتند تا به حیث عناصر غیر وابسته در داخل نظام شاهی نفوذ کنند و زمینه ها را برای فعالیت در داخل دولت مساعد سازند. گروه دوستان داکتر شرق در این راستا اشخاصی بودند که در رژیم شاهی خود را به مقام های بلند رسانیدند، از جمله داکتر نعمت الله پژواک وزیر داخله، جیلانی باختری معین وزارت زراعت، سید عبدالرازق عابدی، داکتر ضمیر صافی، شاه محمد دوست و یک تعداد دیگر را نام برد که بعداً در دوره ببرک کارمل و نجیب هریک آنها مثل خود داکتر شرق به مقامهای عالی رسیدند.

بعد از موفقیت کودتای 26 سرطان داکتر شرق معاون صدراعظم و منشی کمیته مرکزی جمهوریت تعیین شد که تا زمان تبدیلی اش به حیث سفیر در جاپان به همین دو مقام قرار داشت. پس از کودتای 7 ثور 1357 او به کابل برگشت و طبق ادعای خودش که در "حصر خانگی" قرار گرفت، اما با

وجودیکه روابط او با تره کی و امین نزدیک و صمیمی نبود، باز هم شاهدان عینی او را با موتر سیاه رسمی و بادیکارد بارها حین عبور از شهر دیده اند. پس از تهاجم قوای سرخ به کشور و آغاز دوره ببرک کارمل داکتر شرق به حیث سفیر کبیر افغانستان در دهلی مقرر شد که یکی از سفارتهای درجه اول و از اهمیت خاص دیپلماتیک برخوردار بود. او مدت تقریباً 9 سال را در این مقام باقی ماند، تا آنکه در سال 1988 به وطن برگشت، نخست به حیث وزیر درکابینه و سپس به حیث صدراعظم افغانستان در دوره داکتر نجیب به حمایت مستقیم مراجع شوروی مقرر شد. دوره صدارت او کمتر از یک سال دوام کرد و در اثر موقف رقابتی با داکتر نجیب از صدارت برکنار شد، تا آنکه بعد از سقوط رژیم کمونیستی به مهاجرت پرداخت، نخست به هند رفت و از آنجا به امریکا آمد و در جنوب کالیفورنیا مقیم گردید.

پاسخ به سؤال:

پس از پیشگفتار فوق، اینک برمیگردم به سؤال اصلی که چرا محمد داؤد به این دوست قدیمی خود با گذشت هر روز بیشتر مظنون میگردید و چرا او را از حلقه قدرت دور کرد؟ برای پاسخ به این سؤال و ارائه دلایل و انگیزه های مربوطه، توجه را به مختصر نکات ذیل جلب میدارم:

1 - گسترش نفوذ برای یک پلان مشخص:

آنچه در محراق تمام دلایل قرار دارد، همانا اجرای تدریجی پلان مشابه به تحول در مصر بود که از ملک فاروق به جنرال نجیب و بالاخره باید قدرت در دست جمال ناصر می افتاد. همین پلان در واقع در افغانستان نیز باید بطور نامحسوس عملی می شد، طوریکه محمد ظاهرشاه بوسیله محمد داؤد و بعد از او باید شخص مطلوب شوروی یعنی داکتر شرق بقدرت میرسید و از اینطریق در اخیر اداره امور افغانستان در دست گماشتگان شوروی قرار میگرفت. لذا داکتر شرق میخواست در این راستا نفوذ خود را در دستگاه حکومت و نظام جمهوری بیشتر سازد و اما محمد داؤد از این پلان کاملاً آگاه بود و از همان روز اول نمیخواست میدان وسیع اجراءات را برای او در حکومت آزاد بگذارد. (برای شرح مزید دیده شود: مبحث "شوروی و تطبیق مدل مصر در کودتا"، کتاب "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد"، جلد دوم، صفحه 526 تا 533)

2 - مخالفت با مستغنی و وحید عبدالله:

محمد داؤد در همان روز اول دو شخص مورد اعتماد خود را که در کودتا عملاً اشتراک نداشتند به دو مقام حساس دولت بدون مشوره کمیته مرکزی مقرر کرد: جنرال کریم مستغنی را به حیث لوی درستیز و وحید عبدالله را به حیث معین وزیر خارجه با حق شمول در کابینه و فردای آن روز حینیکه از روی شکلیات بوسیله کمیته مرکزی خودش به حیث رئیس دولت برگزیده شد، امور وزارت خارجه و دفاع را نیز بعهده گرفت و بدینوسیله صلاحیت معاون صدارت را در امور دو وزارت کلیدی (دفاع و خارجه) محدود ساخت. داکتر شرق در کتاب "کودتای پنجم سرخ و سیاه" در زمینه تقرر جنرال عبدالکریم مستغنی چنین می نویسد: «کمیته مرکزی پیشنهاد رئیس دولت را در تقرر جنرال مستغنی به حیث لوی درستیز و سید وحیدعبدالله را به حیث معین سیاسی وزارت خارجه که در صف جمهوریخواهان نبودند، به احترام رئیس دولت اما با آرامشی که نمایانگر عدم رضائیت کمیته مرکزی بود، تصویب نمودند. زیرا آنها علاوه بر اینکه در کودتا سهیم نبودند، به نسبت وابسته بودن به نظام سلطنتی [؟؟] به جمهوریخواهان [مقصد از جناح چپ کودتا است - کاظم] هم نظر مساعد نداشتند...» (حسن شرق: "کودتای پنجم سرخ و سیاه" - قسمت سوم، افغان جرمن آنلاین، صفحه 9)

داکتر شرق که متن فوق الذکر را در آخرین کتاب خود (منتشره سال 1394) نوشته اما در کتاب اول خود (کریاس پوشها...) ذکر نکرده است، با آنهم از این معلوم میشود که داکتر شرق و رفقاییش که بعداً آنها را به "جمهوری خواهان" مسمی ساخته است، از همان روزهای اول برای خود پلان و هدف خاص در سر داشتند و میخواستند تا محمد داؤد را در قید نظر خویش محصور نگهدارند، بدون آنکه فکر کنند که اگر نام محمد داؤد به حیث رهبر کودتا نمی بود، مردم هیچیک کودتاجی ها را نمی شناختند و اردو نیز از قبول آنها ابا می ورزید. بهر حال این آغاز کار بود که ادامه آنرا میتوان در رویداد مسافرت ملکه به ایتالیا دریکی دو روز بعد آن مشاهده کرد. (شرح مزید: "زندگی سیاسی شهید...، جلد دوم، صفحه 491 تا 495)

3 - مخالفت با اعزام خانواده سلطنتی به ایتالیا:

داکتر شرق طرفدار اعزام ملکه و فامیل شاهی به ایتالیا نبود و میخواست که این تصمیم بوسیله کمیته مرکزی اتخاذ شود، اما محمد داؤد خودش در این مورد تصمیم گرفت و همان بود روز حرکت آنها به سوب ایتالیا در میدان هوایی کابل برای آنها مشکلات خلق شد و اجازه پرواز داده نمی شد و حتی زیورات آنها را از نزدشان گرفتند. جریان از اینقرار بود: وقتی محمد داؤد بعد از ایراد اولین بیانیه خود از رادیو به منزلش برگشت، اطلاع رسید که به هدایت ملکه حمیرا دروازه حرم سرای ارگ را محافظان از دورن بسته و ملکه گفته تا کشته نشود، تسلیم نمیشود. محمد داؤد از تیمورشاه آصفی برادر ملکه خواست تا در رفع این مشکل کمک کند. موصوف توانست ملکه را با آنچه بوقوع پیوسته بود، قناعت دهد، به شرطیکه به او و همه فامیلش فوری اجازه رفتن به ایتالیا داده شود. محمد داؤد این شرط را پذیرفت و زمینه سفر همه آنها به استثنای سردار عبدالولی مهیا شد (مارشال شاه ولی خان و خانمش بخاطر زندانی شدن پسرشان از رفتن بخارج خودداری کردند).

داکتر شرق در مورد رویداد میدان هوایی حین سفر ملکه و فامیل شاهی می نویسد: «متأسفانه روز رفتن ملکه به ایتالیا تدابیر امنیتی در نظر گرفته نشده بود و سفر اوشان به عجله توسط کارمندان وزارت خارجه بدون درنظرداشت وضع کشور صورت میگیرد و در میدان طیاره تعدادی از کودتاجیان که میدان را به اداره خود داشتند و از فیصله اعزام ملکه بی خبر مانده بودند، به تصور اینکه فراری در میان است، ملکه و همراهانش را از رفتن مانع می شوند و چند بکس کالا و زیوراتی که همراهان ملکه با خود داشته و یا پوشیده بودند، از نزدشان می گیرند.»

داکتر شرق در ادامه می نویسد: «یکی دو روز بعد از تقرر این دو نفر [مقصد جنرال خان محمد مرستیال و جنرال مستغنی] بود که به ملکه و ولیعهد با دختران و فرزندان شان از جانب رئیس دولت بدون تماس با کمیته مرکزی اجازه داده شد، به ایتالیا رفته با شاه مخلوع زندگی کنند. مامورین وزارت خارجه که سند خود مختاری در دست داشتند [؟؟]، بدون توجه و اعتناء به اینکه حکومت نظامی است و میدان طیاره و آمد و شد مسافری آن به اداره قوای هوایی تعلق گرفته، با ملکه و همراهانش جهت پرواز وارد میدان شده بودند و نظامیان بی خبر از موضوع [؟؟] به فهم اینکه فراری در میان است، مانع مسافرت ملکه و همراهانش میگردند و زیورات با خود داشته آنها را ضبط می کنند. با اطلاع ازین خبر رئیس دولت با نا آرامی مرا احضار و مورد سؤال قرار داد، درحالیکه از سرتا پای قضیه بی اطلاع بودم، اجازه تحقیق خواستم. ولی قبل از همه به امریت میدان طیاره توسط پاچاگل وفادار هدایت دادند که مانع سفر ملکه و همراهان نشوند. ملکه و همراهان به سوی ایتالیا پرواز کردند، [11 روز بعد از کودتا یعنی بتاريخ 6 اسد 1352 مطابق 27 جولای 1973] اما از اخذ زیورات خویش ابا ورزیدند. اگرچه زیورات

مذکور توسط اشخاص باصلاحیت قیمت گذاری و طور امانت به بانک مرکزی گذاشته شده بود.»
("تأسیس و تخریب جمهوری، صفحه 172 - 173)

اگرچه پاچاگل وفادار- شخص نزدیک به محمد داؤد - مسئول امور میدان بود، اما قضیه طوری رنگ آمیزی شد که گویا مامورین میدان از هدایت رئیس دولت اطلاع قبلی نداشتند و مسافرت خانواده سلطنتی از طریق وزارت خارجه بوسیله وحیدعبدالله تدارک دیده شده بود. به نظر بعضی از حلقات نزدیک به نظام این کارشکنی (سبوتاژ) عمداً به تحریک بعضی از اعضای کمیته مرکزی صورت گرفته بود و محمد داؤد وقتی از حسن شرف در باره آن مشکل پرسید، او خود را بی اطلاع وانمود کرد و اجازه تحقیق قضیه را خواست، اما محمد داؤد بدون توجه به حرف او به پاچاگل وفادار هدایت داد که مانع رفتن ملکه و همراهان شان نشوند. این بار کمیته مرکزی که تقریباً نصف آن متمایل به جناح چپ و اکثریت آنها زیرنفوذ داکترشرف قرار داشتند، میخواستند مقاومت عملی را در برابر محمد داؤد آزمایش کنند که باز هم محمد داؤد بی اعتناء به نظر کمیته مرکزی خودش قاطعانه دستور داد. (شرح مزید: "زندگی سیاسی شهید...، صفحه 495 تا 498)

4 - مخالفت با رهائی واعزام عبدالولی به ایتالیا:

با آنکه محمد داؤد رقیب خانودگی خود سردار عبدالولی را در "کوتی باغچه" در ارگ زیرنظارت گرفته بود و نمیخواست به او اذیتی برسد، اما بعضی از عناصر نظامی او را مورد تحقیر و فشار قرار میدادند و حتی با بی توجهی به صحت او شاید میخواستند او را به نحوی از بین ببرند، اما محمد داؤد نگذاشت که محکمه نظامی او را محکوم به اعدام سازد. نبی عظیمی که با چند نفر دیگر (بعداً از فعالان پرچم) عضو محکمه نظامی "دیوان حرب" بودند، می نویسد: «شبی سردار محمد داؤد من و آصف الم را در منزل خویش احضار کرد و برخلاف هدایت قبلی شان که امر نموده بودند، دوسیه سردار ولی طوری ترتیب شود که محکمه حکم اعدام را برایش صادر نماید، هدایت دادند که چون دوسیه مذکور به اثر لت و کوب و شکنجه پولیس های پرچمی ترتیب گردیده و اعتراف گرفته شده و دگرجنرال فاروق خان رئیس محکمه نظامی این جریان را تأیید میکند، بناءً دوسیه مذکور حفظ و نامبرده را برائت بدهید. تا خواستم چیزی بگویم، سردار با برآشتگی مخصوص شان مشقت بر سر میز کوبید و گفتند که: "برادر به زور دنده برقی هرکس اعتراف میکند حتی خود من و خود شما" و ادامه داد که امر میکنم که این دوسیه را از بین بردارید، دگرجنرال صاحب در جریان است» (نبی عظیمی: "اردو و سیاست"، صفحه 115 - 116)

داکتر شرف نیز مخالفت خود را با تصمیم محمد داؤد مبنی بر رهائی عبدالولی با این عبارت بیان میکند: «به شهادت تاریخ معمولاً شهزاده های دودمان پاینده خان زمانی که سر قدرت باهم در گیر می شدند، دیری نمی گذشت که زیر تأثیر و وساطت خانواده خویش دستور میدادند که شهزاده مغلوب عفو و محرکین قضیه "هم سنگران" اعدام شوند. با اینکه هدف محمد داؤد در سقوط سلطنت از دیگران متفاوت بود، ولی با همه صفات نیکوئی که داشتند باز هم یک شهزاده [!!] و دارای عواطف و روابط فامیلی بود، چنانچه داماد شاه سردار عبدالولی راعفو کرده بود و دوام این وضع میتوانست حوادث ناگوار و خونین تاریخ را تکرار کند[؟؟]. (حسن شرف: "تأسیس و تخریب...،" صفحه 206)

از مثال فوق دو نتیجه بدست می آید: یکی - اینکه عناصر شامل گروپ گویا "جمهوریخواهان" یعنی جناح چپ کودتا در نظر داشتند تا اشخاصی را که رقیب قدرت با شخص مورد نظر شان در آینده باشد، از بین ببرند و دیگر اینکه محمد داؤد از همان اول از همچو پلان ونیرنگ آنها آگاه بود و با آنکه

عبدالولی را دشمن شخصی درجه اول خود میدانست، نگذاشت که حادثه نظیر قضیه میوندوال بار دیگر تکرار شود و نیز خواست تا حیطة صلاحیت خود را به جناح چپ نشان دهد. همین کار موجب شد تا دست آنها را از گریبان موسی شفیق نیز برهاند، ورنه آنها میخواستند او را نیز به همین ترتیب از بین برند و رسوائی آنها را به دامن محمد داؤد اندازند.

5- تمرکز صلاحیت ها در کمیته مرکزی:

داکتر شرق به این نظر بود که تصامیم مهم از قبیل تعیین رئیس دولت، صدراعظم، اعضای کابینه، مامورین عالیرتبه و نیز اداره کشور و تثبیت خط مشی دولت در سیاست داخلی و خارجی از وظایف کمیته مرکزی می باشد و تصمیم در این موارد باید بطور دسته جمعی با اکثریت آراء از طریق کمیته مرکزی اتخاذ گردد، ولی محمد داؤد کمیته مرکزی را خودش نام گذاری و اشخاص آنها را از جمله سرگروپها تعیین کرده بود و بعداً هر یک از اعضای آنها در امور ملکی و نظامی در حکومت مشغول کار ساخته و به این اساس هر یک به حیث مادون رئیس دولت از نظر سلسله مراتب اداری قرار گرفته بودند، چگونه آنها میتوانستند به حیث یک مرجع تصمیماتی مافوق رئیس دولت همه صلاحیت های بزرگ دولت را در دست خود داشته باشند؟ لذا محمد داؤد که به حیث رئیس دولت در راس امور قرار داشت، طبعاً برخوردار از همه صلاحیت ها به شمول عزل و نصب اعضای کابینه و سائر امور بود. او در مورد ترمیم کابینه خودش تصمیم گرفت و پاچاگل وفادار وزیرسرحدات و قبایل و عبدالحمید محتاط وزیرمخابرات را که هر دو از کودتاجیان و اعضای کمیته مرکزی بودند، به سفارت ها در خارج مقرر کرد و نیز نعمت الله پژواک و جیلانی باختری - دوستان نزدیک داکترشرق - را از وزارت های معارف و زراعت برکنار نمود و بجای آنها سه نفر از شخصیت های مورد اعتماد خود را (عزیزالله واصفی، کریم عطائی و ثواب آصفی را به وزارت های زراعت، مخابرات و معادن و صنایع) مقرر کرد.

داکتر شرق مخالفت خود را با روش محمد داؤد چنین بیان میکند: «رئیس جمهور [رئیس دولت] بدون مشوره با کمیته مرکزی به بالا کشیدن سیدعبدالاله به حیث معاون صدراعظم و عبدالقدیر به حیث وزیر داخله و تقرر چند وزیر از ریزه خواران و عمله دربار مانند عزیز الله واصفی و عبدالکریم عطائی عملاً در اتخاذ تصامیم، کمیته مرکزی را نادیده میگیرند و به سیاست دسته جمعی خط بطلان می کشند. بناءً اکثر جمهوری خواهان از این سیاست دلگیر می شوند و از کمیته مرکزی میخواستند تا دسته جمعی از فرامین خارج کمیته مرکزی جلوگیری کنند.» (حسن شرق: "تاسیس و تخریب اولین..."، صفحه 215)

برخی از اعضای کمیته مرکزی که با داکتر شرق بیشتر به تماس بودند، اینکار محمد داؤد را عدول از نقش آن کمیته در راستای اتخاذ تصمیم دسته جمعی می پنداشتند و از این ناحیه انتقاد میکردند. محمد داؤد میدانست که در عقب این تحریکات دست عناصر جناح چپ و داکتر شرق بطور غیرمستقیم دخیل است و اما آنها را با تحمل نادیده می گرفت و بکار خود حسب لزوم دید ادامه میداد و دلیل این همه گذشت این بود که محمد داؤد میخواست تا نخست پایه های نظام جمهوری استحکام یابد و تا آنوقت از تحمل و بردباری کار گیرد و اما در فرصت های مساعد بصورت تدریجی به تصفیه جناح چپ کودتا پردازد.

در این ارتباط بیمورد نخواهد بود به چند نکته مهم از یک گزارش تحلیلی و مفصل تحت عنوان "آینده رژیم داؤد" که دو ماه بعد از کودتای سرطان بتاریخ 17 سپتمبر 1973 بوسیله سفارت ایالات متحده امریکا در کابل تهیه و به وزارت خارجه آن کشور ارسال گردیده بود، اشاره شود:

در گزارش آمده بود: «دو ماه بعد از کودتا، با آنکه داؤد در رأس رژیم جدید قرار دارد، مگر هنوز هم به صورت کامل در کنترل اوضاع نیست..... و سایه ای یک کمیته مرکزی بر وی قرار دارد که پر از صاحب منصبان جوان عسکری است که کودتا را با وی پلان و عملی کردند. اکثریت این صاحب منصبان حد اقل چندین سال را در اتحاد شوروی برای تعلیمات عسکری گذرانده اند و بدون شک زیر تأثیر موفقیت های رژیم شوروی رفته اند. تصادم فکری این صاحب منصبان با داؤد احتمالاً در سه اصل ذیل است:

اول - تمایل این صاحب منصبان در عملی کردن راه حل های سریع افراطی مارکسیستی در مقایسه با طرز فکر داؤد که عبارت است از ایجاد دولت مرکزی قوی بر اساس عنعنات ملی افغانی و ایجاد تحولات محتاطانه؛

دوم - عجله و بی تجربگی صاحب منصبان جوان که به یکبارگی خودشان را برای اولین بار در مسند قدرت عظیمی می بینند، در مقایسه با تجربه داؤد در امور حکومت کردن، تجربه ودانش و معلومات وی در مورد جامعه عنعنوی افغانستان، احترام به بزرگان و رهبری محتاطانه؛

سوم - آرزوی انقلابی برای ریشه کن کردن مناسبات قومی و فامیلی و مدل حاکمیت قدیم در مقایسه با اهمیت مداوم به آن مناسبات و مدل های موجود در جامعه افغانستان و احترام اکثر افغان ها به مناسبات موجود در افغانستان. این مجادله بین داؤد و این صاحب منصبان جوان در تقرر وزیران و مقامات کلیدی پایان تر از رتبه وزیر انعکاس یافته است و به ما نشان میدهد که چرا ساختن یک کابینه کامل به این آهستگی به پیش میرود و دیده میشود که داؤد از تخنیک "فایبان" [Fabian] شیوه راندن مخالفان با تأخیر و بصورت تدریجی - کاظم] درسیاست معامله با این صاحب منصبان جوان در کمیته مرکزی استفاده میکند. مشاهده میشود که داؤد به مقرری های عجولانه این صاحب منصبان جوان موقع میدهد و با ثابت شدن بی کفایتی این ها در انجام امور آهسته آهسته یک تعداد از این مقرری ها را با اشخاص با تجربه و با کفایت انتخاب شده توسط خودش تعویض نماید.

در گزارش پیشبینی شده بود که: «این احتمال شدید وجود دارد که قبل از این که خطوط اصلی این رژیم مشخص شود، در ظرف چند هفته آینده یک ضد کودتا صورت خواهد گرفت. این ضد کودتا احتمالاً توسط یکی از سه جانب ذیل اجراء خواهد شد: یک - احتمال دارد که تحمل و حوصله گروپ صاحب منصبان جوان در مورد رهبری احتیاط آمیز داؤد به سر برسد و دست به یک ضد کودتا زده وی را با شخص مورد اعتماد خود تعویض نمایند؛ دو - صاحب منصبان بلند رتبه عسکری و پولیس رژیم سابقه که از مسیر حرکت این رژیم پریشان هستند و برکنار شدن خود را از قدرت تحمل کرده نمیتوانند، شاید برای این که دوباره به قدرت برسند، با استفاده از یک نوع مناسبات نظام شاهی دست به یک ضد کودتا بر ضد دولت داؤد بزنند؛ و سه - اتفاق نظر وسیع موجود است که شخص داؤد آهسته آهسته و خاموشانه خود را در موقعیتی قرار میدهد که با یک حرکت، یک تعداد از این صاحب منصبان جوان را از قدرت بیرون نموده و موقعیت خود را در رأس قدرت تثبیت و مستحکم سازد...» (متن مکمل این گزارش که بوسیله احمد فواد ارسلا ترجمه شده است، در ویبسایت افغان جرمن آنلاین، مورخ 24 جنوری 2016 دیده شود.)

این همان سناریوی واقعی بود که به آهستگی اما قدم بقدم بوسیله محمد داؤد در پیش گرفته شده بود.

6 - مخالفت با تغییر سیاست خارجی محمد داؤد:

د پانوی شمیره: له 7 تر 18

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

داکتر شرق با تحول سیاست خارجی محمد داؤد مینی بر ایجاد توازن در روابط با شوروی و در عین حال گرایش برای جلب کمک از کشورهای غربی و اسلامی و تشدید روابط حسنه با دو کشور ایران و پاکستان موافق نبود. او سفر محمد داؤد را به ایران و قبول کمک های آن کشور را به افغانستان یک نوع تخطی از سیاست عنعنوی بیطرفی افغانستان میدانست، به دلیل اینکه گویا ایران شامل پیمان نظامی با امریکا بود و تصدیق قرارداد آب دریای هلمند را که در دوره صدارت موسی شفیق امضا و به تصویب ولسی جرگه و تصدیق شاه رسیده بود، نیز به مثابه یک عمل ضد منافع ملی می پنداشت که واضحاً بین نظر محمد داؤد و داکتر شرق درز عمیق در زمینه روابط خارجی به وجود آمده بود.

قابل ذکر است که روابط دوستانه افغانستان و ایران و مساعی آن کشور در راستای بهبود روابط افغانستان با پاکستان یک قدم مثبت دیگر بود که باز هم با سیاست های دیرینه شوروی همسوئی نداشت، زیرا شوروی همیشه کوشش میکرد تا روابط افغانستان با دو کشور همسایه و مسلمان آن در حالت سردی و کشمکش های سیاسی و سرحدی قرار داشته باشد. در این ارتباط مخالفت بعضی از حلقه های مسکو را در داخل نظام جمهوری در رابطه با نزدیکی ایران میتوان به وضاحت مشاهده کرد، چنانچه داکتر شرق که تا آنوقت مرد شماره دوم نظام جمهوری بود، صراحتاً نارضایتی خود را از نزدیکی دو کشور بیان کرد، طوری که این موضوع را بعضی ها یکی از مهمترین اختلاف نظر ها بین محمد داؤد و حسن شرق می شمارند.

داکتر شرق در کتاب "کودتای پنجم - سرخ یا سیاه" نخست به سفر محمد داؤد به ایران با نگاه مملو از "شک و تردید" می نگرد و می نویسد: «رئیس دولت جمهوری به دعوت شاه ایران به ثور 1354 ه.ش. عازم تهران شدند. آنهم به روزگاری که جمهوری شدن افغانستان تأثیرات خوش آیندی برای بقای سلطنت ایران نداشت و طرفداری دربار در سقوط جمهوری و بازگشت سلطنت در افغانستان قابل فهم بود. اما باز هم داشتن روابط نیک و تفاهم بین دو کشور همسایه و مسلمان برای تحکیم دولت جمهوری ارزش والا داشت و نمی شد آنرا نادیده گرفت.»

داکتر شرق در این باره می نویسد: «با داشتن سیاست بیطرفی فعال، و ایران دارای سیاست یکدنده و یک جانبه و همبسته با ایالات متحده امریکا، برایم نه تنها سوال برانگیز شده بود بلکه در منجلاب دست و پا می زدم که قدرت تفکر و تصمیم یکی پشت دیگری از من فرار می کرد، و نمی شد باور کرد مردی که در داغ ترین روزهای جنگ سرد ابر قدرت ها بین سال های 1332 و 1341 ه.ش. با چند کشور محدود سنگ تهداب اولین کشورهای بیطرف را رو به روی ابر قدرت ها گذاشته بود، چگونه امکان دارد قرضه های ایران که هنوز به اصطلاح به شاخ آهو بسته بود او را از راه کشیده باشد.»

داکتر شرق می افزاید: «حکومت ما به حیث یک مملکت بیطرف با اتحاد جماهیر شوروی روابط دوستانه داشت و در حالیکه دربار ایران در پیمان های نظامی برخلاف شوروی با ایالات متحده امریکا متحد و هم نظر بود از طرف دیگر تردستی و مهارت و اختیارات مالی ساواکی ها و بیچاره گی ما در ناتوانی مالی و دانش استخباراتی، ما را به جایی می برد که سیاست بیطرفی ما را نقض و از کشورهای بیطرف و متحد ما، ما را تجرید کند.» (حسن شرق: "کودتا پنجم سرخ یا سیاه"، افغان جرمن آنلاین، قسمت چهارم، صفحه 7)

حسن شرق در رابطه با نزدیکی و تفاهم دولت افغانستان با ایران موضوع بیطرفی افغانستان را پیش کشیده و استدلال میکرد که گویا روابط نزدیک افغانستان با آن کشور بر ماهیت بیطرفی افغانستان صدمه وارد میکند، در حالیکه حسن شرق از روابط نزدیک افغانستان با شوروی و موقف بیطرفی

افغانستان حمایت میکند که این قضاوت او را میتوان به گفته عوام به "یک بام و دو هوا" تعبیر کرد به این زعم که نزدیکی با هم پیمانان امریکا مغایر با سیاست بیطرفی است و اما نزدیکی و دوستی با شوروی فرقی ندارد و حتی لازمی است.

داکتر شرق طرفدار حفظ موقف موجود (ستاتسکو) بود و نمیخواست روابط حسنه با شوروی تحت تأثیر روابط با غرب و کشورهای اسلامی قرار گیرد. از همه مهمتر تشدید روابط را با پاکستان نیز انصراف از داعیه حقوق پشتونها و بلوچ ها میدانست و بر ادامه سیاست قبلی تأکید میکرد که همانا خواست جدی مقامات شوروی از سالها بدینسو بود.

7 - نارضایتی از جریان مذاکرات با کیسنجر:

کیسنجر - وزیر خارجه ایالات متحده امریکا برای یک توقف کوتاه بتاريخ 8 آگست 1976 (17 اسد 1355) بار دوم به کابل آمد و موضوعات بسیار مهم از طرف محمد داؤد در ارگ ریاست جمهوری با او در میان گذاشته شد که در آن از طرف افغانستان وحیدعبدالله و صمدغوث و از طرف امریکا "ال اترتون" - معین امور افغانستان در وزارت خارجه امریکا ، "رادمن" - عضو شورای امنیت ملی امریکا و "ایلیوت" - سفیر آن کشور در کابل اشتراک داشتند.

متأسفانه تا چندی قبل هیچیک از محققان افغانی از محتوای دقیق جریان این مذاکرات اطلاع نداشتند. فواد ارسلان اکنون یک سند یادداشت محاوره مکمل این مذاکره را از منابع امریکائی بدست آورده و از انگلیسی به دری ترجمه و در پورتال افغان جرمن آنلاین بتاريخ 10 دسمبر 2016 به نشر رسانیده است. محتوای این سند را میتوان بطورکل در سه موضوع خلاصه کرد: یکی روابط با پاکستان، دیگر در جریان گذاشتن افغانستان از تحولات مهم منطقه که بیشتر به ارتباط اطلاعات استخباراتی مختص میشود و بالاخره جلب کمک های اقتصادی و تکنیکی امریکا برای پروژه های رویدست در افغانستان.

در این دیدار محمد داؤد با کیسنجر راجع به اوضاع حساس افغانستان در منطقه صحبت کرد و گفت: «همانطوریکه جناب عالی مطلع هستید، افغانستان یک موقعیت جغرافیائی خاص دارد و در طول تاریخ به دلیل همین موقعیت جغرافیائی خاص با مشکلات مختلف دست و پنجه نرم کرده است..... من میخواهم اضافه کنم که در منطقه ای ما انواع مختلف منافع و ایدئولوژی ها با یکدیگر در اختلاف هستند، و زمانی که این منافع و ایدئولوژی های مختلف با یکدیگر در تماس میشوند، مشکلات بوجود می آید. بناءً من فکر میکنم توانائی های که شما در اختیار دارید به مراتب بزرگتر و کاملتر است از وسایل و توانائی های که ممالک کوچک در اختیار دارند..... ما میدانیم که اضلاع متحده امریکا یک قدرت بزرگ است و توانائی بین المللی در استخبارات و معلومات دارد، و در ارتباط با آن جنبه روابط ذات البینی، ما خوشنود خواهیم بود، اگر شما ما را از آن تحولات در منطقه با خبر بسازید که تأثیرات منفی در امنیت ممالک منطقه خواهد داشت.»

کیسنجر پرسید: «شما از همه زیادتیر در مورد کدام خطر مشخص پریشان هستید - تهاجم و حمله به خاک شما؟»

محمد داؤد گفت: «من فکر نمیکنم تجاوز از خارج کدام چیزی باشد که به وقوع بپیوندد. ما ترسی در آن مورد نداریم، مگر در مورد چیزی که پریشان هستیم خرابکاری از داخل میباشد. ما با همسایگان خود روابط خوب داریم و در این موقع کدام ترس از تجاوز همسایه ها نداریم. اما در پالیسی های خود اعم از داخلی و خارجی، ما خطی را تعقیب میکنیم که صفت ممیزه طرز زندگی ما است و برای ما با ارزش است. این خط افغانی است براساس روحیه مردم ما و رسم و رسوم ما. بنابراین یک چنین

طرز فکر و روش مستقل و خط مستقل شاید متناسب به علاقه چپی ها و راستی ها نباشد. بنا برآن ما در شرایطی قرار داریم که در معرض هر نوع تأثیرات قرار بگیریم، و در ظرف ده سال گذشته شرایط طوری بوده که مملکت ما در مقابل هر نوع تأثیرات و هر نوع ایدئولوژی باز بوده است. براین اساس ما بسیار خوشنود خواهیم بود و سپاسگذار خواهیم بود که اگر دوستان امریکائی ما با ظرفیت های بین المللی که دارند، اگر خطری را برای مملکت ما احساس کردند و یا دیدند لطفاً به زودترین فرصت ممکن به ما اطلاع بدهند.» (برای شرح مزید دیده شود: "یادداشت محاوروی مکمل مذاکرات دور دوم سفر کیسنجر با محمد داؤد در کابل"، ترجمه از انگلیسی به دری: محمد فواد ارسلا، افغان جرمن آنلاین، 10 دسمبر 2016)

داکتر شرق از جریان سفر کیسنجر وزیر خارجه امریکا به کابل و جریان مذاکراتش با محمد داؤد، آنهم در مورد همکاری و تبادل اطلاعات مهم استخباراتی در منطقه راضی نبود، زیرا میدانست که اینکار مانع و خطر بزرگ برای پلانهای آینده را مینی بر تطبیق مدل مصر بار می آورد، بخصوص از اینکه امریکا مستقیماً نمیتوانست در این مورد همکاری کند و پیشنهاد کرد که میتوان از منابع اطلاعاتی "ساواک" (استخبارات ایران) کمک گرفت.

8 - مخالفت با تشکیل حزب "انقلاب ملی":

بیانیه محمد داؤد در هرات و فاصله گرفتن از ایدئولوژی های وارده و اتکاء بیک ایدئولوژی ملی و اسلامی زنگ خطر بزرگ برای هردو جناح چپ و راست افراطی بود و اعلام تأسیس حزب "انقلاب ملی" به حیث یگانه حزب رسمی افغانستان در واقع معنی اعلام ختم فعالیت های احزاب دیگر را میداد که طی سالهای دهه دموکراسی علناً به فعالیت آغاز کرده بودند. محمد داؤد نخواست تا داکتر شرق در سازماندهی این حزب سهیم باشد، چون میدانست که پای او در جای دیگر بسته است، لذا وظیفه بررسی مقدمات این حزب را به چهار عضو دیگر کابینه سپرد (داکتر عبدالمجید وزیر دولت، حیدر رسولی وزیر دفاع ملی، سید عبدالاله وزیر مالیه و معاون صدارت بعداً معاون رئیس جمهور و پوهاند عبدالقیوم وردک وزیر سرحدات و قبایل) که اینکار نه تنها داکتر شرق را عقده مند ساخت، بلکه طوریکه گفته شد موجب بروز یک انشعاب در داخل کابینه نیز شد.

داکتر شرق اذعان میدارد که: «متأسفانه موازی به خواسته های دشمن بعضی رفقای 26 سرطان که از کامیابی خود به کودتا مغرور شده بودند، بسیاری از سرسپردگان جمهوریت را نادیده میگیرند و بدون مشوره و فیصله کمیته مرکزی در حالی که اجتماع و تشکیل احزاب سیاسی در افغانستان غیرقانونی اعلان شده بود، اساس حزب انقلاب ملی را می گذارند و تعدادی از وزراء و مامورین و استادان و معلمین هم نظر خویش را به عضویت آن می پذیرند. دامنه این جاه طلبی و خودسری ها رفته رفته بجای رفع مشکلات مردم و انکشاف اقتصادی [!!] به طرح دسایس و ازپای درآوردن و از مقام انداختن احمد و محمود و خصوصاً نویسنده [داکتر شرق] سپری میگردید.... برای جمهور خواهان جوان و سرسپردگان 26 سرطان تحمل متداوم چنین بی اعتنائی ها، آنهم از طرف اشخاصی که تقوای سیاسی و بهترین هم پیمانان [مقصد از چپی هایی اند، که از کابینه و دیگر مقامات مهم حکومتی تصفیه شدند] خود را از دست میدادند، مشکل شده بود. بناءً آنها به احزاب و گروه های مخالف حزب انقلاب ملی (خلقیها، اخوانی ها و ستمیها) رو می آورند و یا از همکاری و اشتراک به حزب انقلاب ملی صرف نظر میکنند.» (داکتر شرق: "تأسیس و تخریب.."، صفحه 195 - 196)

اگر به متن بالا دقت شود، نویسنده آن دچار یک تناقض واضح می‌گردد و آن اینکه از یکطرف از سر سپردگان 26 سرطان صحبت می‌دارد و از طرف دیگر به دلیل تشکیل یک حزب "انقلاب ملی" به حیث یک حزب میانه که هدف اساسی دولت جمهوری را بعد از تصویب قانون اساسی می‌ساخت، آن سرسپردگان نام نهاد بسوی احزاب مخالف که واضح همان دو شاخه ای حزب غیررسمی دموکراتیک خلق یعنی جناح خلق و پرچم بود، بنا بر وابستگی قبلی و پنهانی شان رجوع میکنند و در صف مقابل نظام جمهوری قرار می‌گیرند. اگر اینکار به سر سپردگی واقعی آنها به خلق و پرچم نام گذاشته شود، یک سخن بجا و درست خواهد بود، زیرا تشکیل حزب میانه ملی در حقیقت معنی ایجاد رقیب در برابر آنها محسوب می‌شود.

طوری‌که از متن فوق واضح می‌شود، داکتر شرق نیز مثل دوستان "جوان جمهوریخواه" خود از تشکیل حزب "انقلاب ملی" نا راحت و آنرا مانع رسیدن به هدف نهائی خود میدانست. توجه به متن ذیل می‌تواند مکنونات قلبی داکتر شرق را آشکار سازد، طوری‌که می‌نویسد: «اکثریت حزب انقلاب ملی را مخالفین مؤسسين جمهوری که سرسپرده ترین رفقای [مقصد محمد داؤد است] بودند، تشکیل میداد، نه تنها بی علاقه گی خود را به سیاست بیطرفی خصوصاً روابط نیک میان افغانستان و شوروی پنهان نمی‌کردند، بلکه تلاش داشتند تا روابط حسنه بین دو کشور را روز تا روز پیچیده تر و بغرنج تر نمایند.» (شرق: "تأسیس و تخریب..."، صفحه 196)

در متن بالا داکتر شرق از اینکه تلاش بعمل می‌آمد افغانستان تدریجاً از وابستگی اقتصادی شوروی بیرون شود و برطبق سیاست عنعنوی کشور در موقف بیطرفی فعال و مثبت با قضاوت آزاد قرار گیرد و با ملاحظه خط مشی اساسی دولت جمهوری آنرا تأیید کند، برعکس بر کسانیکه در این راستا سعی می‌کردند، انتقاد نموده و این تلاش را برهم زدن روابط حسنه بین افغانستان و شوروی تعبیر نموده و سخت از اینکار ابراز نارضایتی می‌کند. در اینجا سؤال میشود که آیا موقف بیطرفی افغانستان تنها در تشدید روابط حسنه با شوروی تمثیل شده می‌توانست یا در ایجاد روابط با تمام کشورهای جهان؟

داکتر شرق در ادامه می‌افزاید: «به استثنای تعداد انگشت شماری از حزب انقلاب ملی اکثر مردم [!!] پی برده بودند که اتکای محمد داؤد به حزب انقلاب ملی و نادیده گرفتن اکثریت جمهوری خواهان روابط معنوی او را از میان هم سنگرانش بر می‌چیند و اعتماد مردم را از او میکاهد و چنین شرایط افغانستان را در یک خلاء بدون رهبری قرار میدهد که سالهای سال جبران نشدنی خواهد بود.» (شرق: "تأسیس و تخریب..."، صفحه 197)

در اینجا مقصد داکتر شرق از خلاء رهبری چیست؟ آیا در ردیف اشخاصی که از محمد داؤد به دلیل تشکیل حزب انقلاب ملی آزرده خاطر شده و به جناح های مخالف آنهم گروه های چپ طرفدار مسکو پناه بردند، کسی را میتوان سراغ کرد که می‌توانست در صورت فقدان محمد داؤد رهبری و زعامت را بدست گیرد و کشور را از آن خلاء برهاند، مگر به جز خود داکتر شرق که خود را از همان اول به تأیید و موافقه جناح چپ به مثل جمال ناصر احساس میکرد و تمام آمادگی ها را برای آنروز قبلاً در نظر گرفته و یگانه شخصیت خلف محمد داؤد فقط خود را میدانست و بس.

9 - تقرر عبدالاله به حیث معاون رئیس جمهور:

با انتخاب محمد داؤد به حیث اولین رئیس جمهور و متعاقباً مقرری سید عبدالاله به حیث یگانه معاون رئیس جمهور بعد از لویه جرگه 1355 در حقیقت خوردن سنگ به شیشه امیدهای داکتر شرق به حیث جانشین محمد داؤد و تطبیق و ادامه پلان نمونه مصر و رسیدن جناح چپ بقدرت در افغانستان را

معنی میداد و نقش او را در این پلان به صفر تقرب میداد. لذا دور ساختن او از حلقه قدرت تحت این شرایط یک اقدام قابل فهم برای خودش و هم برای محمد داؤد محسوب میشد. داکتر شرق بار مسئولیت ایجاد این فضای بی اعتمادی را بین او و محمد داؤد به گردن وحیدعبدالله و عناصری که شرق آنها را " هواداران سلطنت" میخواند، حواله میکند.

10 - اختلافات در داخل نظام:

شاید این سؤال که چرا داکتر شرق در عین موضوع با اضافات چند، سه کتاب را نوشته است، باید گفت که دوکتاب اخیر او هر یک تحت عنوان "تأسیس و تخریب اولین جمهوریت افغانستان" و "کودتا پنجم سرخ یا سیاه" دراصل شامل محتویات کتاب اول او تحت عنوان "کریاس پوشهای برهنه پا" میباشد، ولی به چند منظور موصوف به نوشتن دو کتاب اخیر پرداخته است:

– یک خواسته است تا صف عده ای از اعضای کمیته مرکزی را که بیشتر با شخص خودش نزدیک و اکثر آنها به جناح چپ ارتباط داشتند، بنام "جمهوری خواهان" مسمی کند و در مقابل کسانی که با محمد داؤد نزدیکتر بودند از این صف جدا کرده و آنها را به نحوی زیر عنوان اشخاص ضد کمونیست ها، هواداران سلطنت، طرفداران غرب، آقا بلی گویان و متملقین در اطراف رئیس جمهور وانمود سازد،

– دیگر خواسته است غیرمستقیم محمد داؤد را به خودکامگی و عدول از اتخاذ تصمیم دسته جمعی متهم سازد و خود را شخصی در وسط این دو گروه و خیرخواه "ثالث بالخیر" جا دهد، درحالیکه اینطور نبوده و رویداد های بعد از کودتای 7 ثور پرده از روی بسیار رازهای نهفته برداشت و چهره های اصلی را از زیر نقاب آشکار کرد.

داکتر شرق انگشت انتقاد را بسوی وحیدعبدالله دراز میکند و می نویسد: «توأم با تبلیغات وسیع دشمن که آرزوی ازپای درآوردن محمد داؤد را داشتند، سید وحید عبدالله و دار دسته اش بهترین و نزدیک ترین رفقای محمد داؤد را تاپه کمونیستی می زدند و از زیر فرمانش به کنار می بردند.» ("تأسیس و تخریب..."، صفحه 197)

او می افزاید: «دیری نگذشت که فهمیده شد، طرفداران شاه اند که در ایجاد اختلاف و تضعیف کمیته مرکزی دسیسه کرده میروند، چنانچه بهمدستی سید وحیدعبدالله دست به توطئه دیگری زدند و آن اینکه سیدعبدالله و عبدالقدیر نورستانی و سپس غلام حیدر رسولی اعضای کمیته مرکزی را برای پایان آوردن من و بالا بردن آنها تشویق و تحریص می کنند و این اولین هسته های حزب انقلاب ملی را با تکی چند از بلی و قربان [گویان] درباری در وزارت مالیه برای چوچه شدن [؟] پهلوی هم چیده میروند و متأسفانه توجه و اعتماد محمد داؤد هم درین موقع به دوستاناران شاه معطوف شده بود تا به کمیته مرکزی جمهوریت.» ("تأسیس و تخریب..."، صفحه 210)

شرق به این نظر است که "جمهوری خواهان" بعد از 26 سرطان با مخالفت سه جناح متشکل و قوی یعنی اخوانیها، چپی ها و هواخواهان سلطنت مواجه میشوند. او می نویسد: «رهبان کودتا ترجیح میدهند تا مؤقتاً با جبهه سوم یعنی بقایای رژیم شاهی دوستی و همکاری را توسعه بخشند. از آنرو رئیس جمهور بی توجه به رفقاییش به اشخاصی در حزب انقلاب ملی متکی میشوند که ایمان مبارزه برای سعادت مردم و وفاداری به شخص او سالها پیش در ضمیر شان مرده بود[؟؟]. ازجانب دیگر با ازهم پاشاندن کمیته مرکزی جمهوریت و کنار گذاشتن پاچاگل وفادار، عبدالحمید محتاط، فیض محمد، ضیاء

مجید، یوسف خان [فراهی] و مولاداد اعضای مؤثر کمیته مرکزی در اردو، ارتباط کودتا کنندگان با رهبر کودتا برهم میخورد و حلقه های وصل میان رده ها بالا و پائین اردو از هم گسیخته میشود.» ("تأسیس و تخریب..."، صفحه 214)

قابل ذکر است که اشخاص فوق همه تحت نظر داکتر شرق فعالیت میکردند و جزو گروپ او محسوب می شدند که محمد داؤد به ماهیت چپی و برنامه نهائی آنها آگاه و به همین دلیل آنها را یکی بعد دیگر از حلقه قدرت دور کرد تا نخست داکتر شرق در حالت تجرید قرار گیرد و سپس در دور ساختن او نیز اقدام گردد.

از سردی روابط تا برکناری داکتر شرق از قدرت:

با اینحال داکتر شرق در قبال این رویدادها موقف خود را روبه ضعف می بیند و اعتراف میکند که: «نویسنده [شرق] در اثر مخالفت بعضی از اعضای حزب انقلاب ملی که از طرف تعدادی کثیری از وابستگان شاه از ایتالیا گرفته تا کابل [مثلاً کی ها؟] تحریک و نمی خواستند بعد از محمد داؤد نامی از شخص غیرخاندانی در جراید، روزنامه ها و رادیو گرفته شود [؟]، به مشکلاتی زیادی مواجه گردیده بودم و برای پایان کشیدن از قدرت از هیچ اتهامی دریغ نمیکردند، اتهاماتی بی اساسی که عموماً به سر افگندگی داوطلبان قدرت می انجامید و همچنان درباره جمهوری خواهانی که با من نزدیکی داشتند، دسیسه میکردند و می کوشیدند تا آنها را از ارادت و نزدیکی با محمد داؤد باز دارند.»

او در ادامه می افزاید: «رئیس جمهور [دولت] بدون مشوره با کمیته مرکزی به بالا کشیدن سید عبدالاله به حیث معاون صدراعظم و عبدالقدیر به حیث وزیر داخله و تقرر چند وزیر از ریزه خواران و عمله دربار مانند عزیز الله واصفی و عبدالکریم عطائی عملاً در اتخاذ تصامیم، کمیته مرکزی را نادیده میگیرند و به سیاست دسته جمعی خط بطلان می کشند. بناءً اکثر جمهوری خواهان از این سیاست دلگیر می شوند و از کمیته مرکزی میخوانند تا دسته جمعی از فرامین خارج کمیته مرکزی جلوگیری کنند.» (حسن شرق: "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان"، صفحه 215)

جمله اخیر معنی میدهد که جمهوری خواهان مذکور [!!] میخوانند به این وسیله در برابر رهبر کودتا محمد داؤد قیام کنند و اوامر او را به حیث رئیس دولت و رئیس کمیته مرکزی سبوتاژ نمایند. رئیس دولت با همین احساس تدریجی بر داکتر شرق مظنون میگردد، طوریکه داکتر شرق خودش به این مکالمه خود با محمد داؤد اعتراف میکند و می نویسد: «روزی که مسوده قانون اساسی تکمیل و به حضور رئیس دولت تقدیم میگردد، اوشان را خیلی خسته و نا آرام یافتم. علت را پرسیدم، فرمودند: "داکتر جان صبح که از خواب بیدار میشوم تا شب وقت خوابیدن از در و دیوار خانه تا دفتر یک صدا شنیده میشود و آن اینکه تو به رفاقت و دوستی خود با من صداقت نداری و اما هیچ گوینده هیچ دلیل قانع کننده و یا مدرکی برای اثبات ادعای خود ندارند که مرا به صداقت و دوستی تو مشکوک نمایند، ولی متأسفانه این گفته ها تکرار و باز هم تکرار میشوند."» «از آنرو بعد از فرموده اش مستعفی شدم [یعنی استعفی دادم] که متأثر شد و آنرا نپذیرفت، ولی سال بعد که از تبلیغات تخریبی دوستان خارجی [؟] و منسوبین شاه خسته شده و از اوشان خواهش نمودم مرا به یکی از سفارت های افغانستان بفرستند، خوشنود به نظر می آمد.» ("تأسیس و تخریب..."، صفحه 206)

قابل ذکر است که مخالفت داکتر شرق با حزب انقلاب ملی یگانه دلیل کنار رفتن او از قدرت نبود، بلکه او با دیگر شخصیت های شامل کابینه که جاگزین وزرای پرچمی شده بودند، (بخصوص با وحید عبدالله، عزیز الله واصفی، انجیر عطائی و عده ای دیگر) در کشمکش قرار داشت.

عامل مهم دیگر که فضای اعتماد بین او و رئیس دولت را بیشتر مکرر ساخته بود، همانا تحول در سیاست خارجی محمد داؤد بود. او از یکطرف از سیاست متمایل به غرب و کشورهای اسلامی رئیس دولت رضایت نداشت و از طرف دیگر تشنید روابط با همسایگان را به نظر انتقادی میدید و با آن چندان همسوئی نشان نمیداد. وقتی محمد داؤد از سفر ایران برگشت، داکتر شرق نزدیکی با ایران را بزعم اینکه هم پیمان با امریکا است، آنرا مغایر با سیاست بیطرفی افغانستان میدانست، درحالیکه نزدیکی و دوستی با شوروی را حتی لازمی می شمرد. چنانچه او درباره می نویسد: «با داشتن سیاست بیطرفی فعال، و ایران دارای سیاست یک دنده و یک جانبه و همبسته با ایالات متحده امریکا، برایم نه تنها سوال برانگیز شده بود، بلکه در منجلا ب دست و پا می زدم که قدرت تفکر و تصمیم یکی پشت دیگری از من فرار می کرد و نمی شد باور کرد مردی که در داغ ترین روزهای جنگ سرد ابر قدرت ها بین سال های 1332 و 1341 با چند کشور محدود سنگ تهداب اولین کشورهای بیطرف را رو به روی ابر قدرت ها گذاشته بود، چگونه امکان دارد قرضه های ایران که هنوز به اصطلاح به شاخ آهو بسته بود او را از راه کشیده باشد.» (حسن شرق: "کودتا پنجم سرخ یا سیاه"، افغان جرمن آنلاین، قسمت چهارم، صفحه 6)

داکتر شرق در زمینه می نگارد: «حکومت ما به حیث یک مملکت بیطرف با اتحاد جماهیر شوروی روابط دوستانه داشت و در حالیکه دربار ایران در پیمان های نظامی برخلاف شوروی با ایالات متحده امریکا متحد و هم نظر بود از طرف دیگر تردستی و مهارت و اختیارات مالی ساواکی ها و بیچاره گی ما در ناتوانی مالی و دانش استخباراتی، ما را به جایی می برد که سیاست بیطرفی ما را نقض و از کشورهای بیطرف و متحد ما [مقصد شوروی است]، ما را تجرید کند. در سفر ایران متأسفانه هر تعبیر و تفسیر مرا درین باره رئیس دولت با برخلافی با ایران توجیه می کرد. زیرا او از اینکه باور پیدا کرده بودم که جمهوری شدن افغانستان برای نظام شاهی ایران خوش آیند نیست و آنها در تحکیم و پیشرفت جمهوری علاقه ندارند، آگاهی داشت.... از اینکه شاه ایران به مشوره شاه مخلوع افغانستان محمد داؤد را از رفقاییش بر حذر داشته باشد، سندی در دست نیست، اما بعد از بازگشت از ایران از علاقه و اعتمادش به هم سنگرانش کاسته شده می رفت، دیگر به ریاست خویش در کمیته مرکزی دلبستگی نداشت و دیدار شان با اعضای کمیته منحصر شده بود با غوث الدین فائق، وحید عبدالله و عبدالقدیر. و اگر نزدش کمتر می رفتم و اگر صحبت هایم حتی روی موضوعات مورد علاقه خودش کوتاه تر می بود، مانند گذشته مرا به زود آمدن و تفصیل بیشتر تشویق نمی کرد. متأسفانه همه با هم نمایانگر آن بود که فهمیده یا نافهمیده، محمد داؤد از سر سپرده ترین یاران خویش در روزهای تجرید شدن است.» (حسن شرق: "کودتا پنجم سرخ یا سیاه"، افغان جرمن آنلاین، قسمت چهارم، صفحه 7)

به نظر داکتر شرق در سال 1356 با اعلام انحلال کمیته مرکزی جمهوریت، اعضای باقی مانده کمیته در کابل، تحت هر شرایطی که بوده است، با حفظ وفاداری و اطاعت از رهبر کودتا، به دو دسته از هم جدا می شوند.

دسته اول: غوث الدین فائق وزیر فواید عامه، سید عبدالاله وزیر مالیه و عبدالقدیر وزیر داخله. دسته دوم: غلام حیدر رسولی وزیر دفاع ملی، محمد سرور و محمد یوسف قوماندانان قوای 4 و 15 زره دار و مولاداد رئیس اداری وزارت دفاع ملی [دو نفر اخیز الذکر از فراه و جزو گروپ شرق بودند که خویش را بطور تاکتیکی نزدیک به رسولی ساخته بودند - کاظم]. نفرهای دسته اول نظر به موقف اداری که داشتند تماس شان با رئیس جمهور بیشتر و در ضمن از حمایت بیشتر رئیس جمهور هم

برخوردار بودند و شاید از همین سبب بوده باشد که بدون مشوره و اعتناء به دیگر اعضای کمیته مرکزی، اقدام به تأسیس حزب انقلاب ملی کرده بودند.»

درحالیکه در امور حزب انقلاب ملی حیدر رسولی و عبدالاله بیشتر از هر شخص دیگر نقش داشتند و هر دو باهم همکار بودند، چنانچه بیشترین وکلای لویه جرگه از طریق همکاری همین دو نفر به لویه جرگه راه یافتند. جای شک نیست که قدیر نورستانی با عبدالاله نزدیک بود.

داکتر شرق باز هم در اینجا روی سخن را بطرف عبدالاله و رسولی بر میگرداند و می نویسد: «در همین شب و روز بود که رئیس جمهور سیدعبدالاله وزیر مالیه را به حیث معاون رئیس جمهور از حلقه کودتاچیان بر می گزیند» و سپس اضافه میکند: «از آنجایی که وی از منسوبین اردو نبود عضویت وی در کمیته مرکزی جمهوریت مورد سوال کودتاچیان قرار گرفته بود و دسته جمعی از رئیس دولت می خواستند تا در انتخاب اعضای کمیته تجدید نظر شود، اما برعکس شد.» در اینجا بار دیگر داکتر شرق شمول رقیب خود - عبدالاله را در کمیته مرکزی زیر سؤال می برد که و به دلیلی که او منسوب به اردو نبود، نباید در کمیته مرکزی شامل می بود، درحالیکه خودش نیز یک شخص ملکی بود. در همین ارتباط داکتر شرق با اشاره به استحقاق رسولی به حیث معاون رئیس جمهور چنین اشاره میکند: «از جانب دیگر بعد از رفتنم به جاپان، همه کودتاچیان انتظار داشتند تا غلام حیدر رسولی که در کودتای تأسیس جمهوریت سهم برارنده داشته بود، به حیث معاون رئیس جمهور مقرر شود، نه احمد یا محمود. متأسفانه این اقدامات باعث می شود تا دسته دوم در مقابل تخریب کاران در اردو بی اعتنا شوند و در جستجوی آن باشند تا در نبود رئیس جمهور قدرت را به دست گیرند.» شرق در ادامه می افزاید: «با درک این واقعیت، کودتاچیان که با عقده مندی از هیئت رهبری رویگردان و در صف مخالفین پیوسته بودند، با تظاهر به پیروی از وزیر دفاع، در تحت حمایت وی قرار گرفتند. از آنرو به جای اینکه دسته دوم متوجه نفوذ مخالفین دولت جمهوری در اردو شوند، برعکس، گروهی های شان را مانند قادرخان که از قوماندانی قوای هوایی برطرف و عضویت جناح خلق را پذیرفته بود، به ریاست ارکان قوای هوایی و دفاع هوا مقرر می کنند. بدینسان گماشتگان حفیظ الله امین در پناهگاه های مطمئن در کنار نزدیکان رئیس جمهور خصوصاً وزارت های دفاع و داخله، نه تنها لانه می کنند بلکه به نام مخالفین پرچمی ها، از گزند استخبارات دولتی هم به دور می مانند. (شرق: "تأسیس و تخریب اولین...، صفحات 211، 213، 245 و 246)

با ذکر دلایل فوق که در نوشته های داکتر شرق در هر مورد آن تذکرات مکرر و صریح وجود دارد، میتوان به این واقعیت پی برد که فاصله بین دو همکار قبلی (محمد داؤد و داکتر شرق) روز بروز در حال افزایش بود و حتی تصور اینکه در توطئه روز جشن سال 1354 دست حامیان داکتر شرق شریک بوده باشد، نیز محتمل به نظر می آمد، درحالیکه داکتر شرق آنرا در پشت پرده به جنرال مستغنی رویت میدهد. (برای شرح مزید راجع به این توطئه دیده شود: "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد...،" صفحه 655 تا 672)

داکتر شرق بطور حرمان زده از روزهای اول کودتا یاد میکند و می نویسد: «واقعا خاطره انگیزترین و پرشورترین دقایق زندگی کودتاچیان دقایقی بود که با پشت سر گذاشتن بزرگترین مخاطره، بزرگترین موفقیت را نصیب شده بودند و با معرفی یکدیگر با چشمان پر از اشک شادی همدیگر را به آغوش میکشیدند و می بوسیدند. ولی حالا برخورد با جمهوری خواهان طور نیست که اصلاً چیزی به وقوع نپیوسته باشد.» درحالیکه در جمله بالا از کودتاچیان یاد شده و اما در جمله بعدی سخن از جمهوری

خواهان است، معلوم میشود که مقصد از جمهوری خواهان همان حلقه خاص داکتر شرق خواهد بود - کاظم].

او می افزاید: «به راستی از پس منظر چنین اتفاقی آنهم با سر سپرده ترین دوستان خویش، با اینکه نفر دوم کشور بودم به خود می لرزیدم و با حضورداشت ده ها و صدها بلی! قربان! [گویان] درباری، احساس تنهایی می کردم.... به محمد داؤد گفتیم: گرفتاری های بیش از حد اداری مانع آن گردیده است تا دوستان منتظر و علاقه مند خویش "همرزمان کودتا" را ملاقات کنید. آنها بی صبرانه انتظار دیدار شما را دارند و خیلی هم آرزو دارند تا آنچه در کشور می گذرد، خصوصاً از جریان سفر اخیر شما به ایران از زبان شما بشنوند. گفت: تشکر از یادآوری و مصلحت اندیشی شما، واقعاً در دیدار با کسانی که در تأسیس جمهوریت در افغانستان پیمان بسته بودیم، سهل انگاری شده است و آنانی را که بایستی مرتباً می دیدیم بیشتر از سالی شد که با هم ندیده ایم. به قوماندان گارد بگوئید در هفته آینده دعوتی جهت دیدار همه کودتاجیان ترتیب دهند تا یکبار دسته جمعی با هم دیدار و گفتگو کنیم و سپس هر هفته چند نفر آنان را خواهیم دید و ضمن صحبت نان چاشت را با آنان خواهیم خورد. قوماندان گارد احمد ضیاء مجید همه هم پیمانان کودتای 26 سرطان را دعوت می کند. اما متأسفانه قبل از روز موعود سید عبدالاله و عبدالقدیر بعد از دیدار با رئیس دولت به قوماندان گارد خبر می دهند که رهبر گفت دعوت تا هدایت ثانی معطل باشد. در ملاقات های بعدی مثل اینکه هر دوی ما خبری نداشتیم و از دیدار با یاران کودتاجی یادی نشد، اما پی گیرانه در تلاش بودم تا علت آنرا دریابم.» ("کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه"، قسمت چهارم، صفحات 7 و 8) [احتمال دارد محمد داؤد خطر یک توطئه را در دیدار خود با جناح چپ کودتا حین این دعوت احساس کرده بود که فوراً هدایت به تعویق آن داد و دیگر یادی از آن نکرد - کاظم]

داکتر حسن شرق که تاهنوز مرد درجه دوم نظام بود، بسیار ماهرانه به نفع پرچم این بازی را پیش می برد و همه تلاش او برآن بود تا اعتماد رئیس دولت و صدراعظم را کمافی السابق به خود جلب دارد و در عین زمان کوشید تا بار تخریبات را بر جناح رقیب یعنی جناح خلق ببندازد و خود را باز هم زیر سایه نظام پنهان نماید. اما محمد داؤد از تلاش های شوروی مبنی بر ایجاد وحدت بین این دو جناح کاملاً آگاه و سخت نگران بود و در این راستا به نیرنگ داکتر شرق نیز پی برده و ظاهراً این نقش "دو رویه" او را به رخش نمی کشید، اما تدریجاً او را، درحالیکه هنوز هم در مقام معاونیت صدارت قرار داشت، عملاً از حلقه نزدیک خود دور نگهداشت.

نکته قابل ذکر دیگر در سردی روابط محمد داؤد با جناح چپ کمیته مرکزی را میتوان در تقرر عده ای از پرچمی ها بوسیله فیض محمد وزیر داخله در مربوطات آن وزارت دانست. از آنجائیکه فیض محمد از جمله گروپ داکتر شرق و منسوب به جناح پرچم بود، انگیزه مقررری پرچمی ها بر میگردد به همان پلان اصلی که باید جناح چپ کودتا با استفاده از صلاحیت و مقام خویش به نصب اشخاص همفکر حزبی خود به سرعت اقدام میکرد تا بدانوسیله با اشغال مقامها در هر سطح به پخش نفوذ سرتاسری خود می افزودند و تدریجاً همه اختیار و قدرت را در دست میگرفتند، چنانچه قبلاً تذکر رفت عین تاکتیک در مدل مصر نیز بکار گرفته شده بود. محمد داؤد که از این پلان آگاهی داشت، فیض محمد را زیر فشار قرار داد تا غیرمستقیم این موضوع را به سائر اعضای گروپ جناح چپ کودتا در راس آن داکتر شرق تفهیم کند و به آنها هوشدار دهد. در این رابطه به این قسمت از نوشته داکتر شرق توجه شود: «فیض محمد وزیر داخله طبق معمول جهت اخذ هدایت در رابطه با بعضی موضوعاتی که اجرای آن از صلاحیت وزیر بالاتر بود، به صدارت آمده بود. اما برعکس روزهای دیگر خیلی برآشفته و به هم خورده به نظر می آمد. قبل از اینکه چیزی بپرسم گفت: نیم ساعت قبل حضور رهبر

برایم خیلی جدی و با عصبانیت گفت که: چرا شما کمونیست های مربوط به پرچم را که مخالفین جمهوری هستند به حیث ولسوال مقرر کرده اید، آنهم در صورتی که اکثریت کامل مردم افغانستان از آنها و عقیده و وابستگی شان نفرت دارند.

خدمت شان گفتم که: طبق قانون ولسوال ها مامورهای رتبه 5، 4 و 3 هستند و مقرری آنها به صلاحیت صدارت میباشد، نه وزارت داخله. من طبق هدایت معاون صاحب چند نفر پرچمی و چند نفر خلقی را از رده های پایین حزب دموکراتیک خلق مقرر کرده ام و همچنان در وزارت عدلیه بیش از 20 نفر اخوانی به حیث قضات در محاکم عدلی به امر معاون صاحب مقرر شده اند. معاون صاحب بعد از تشکیل کابینه جمهوری به همه وزرا هدایت داده بود که هیچ مامور دولت را به روی عقیده و وابستگی آنها به احزاب با اینکه احزاب قانونی نیستند، برطرف نکنند مگر آنانی که عملاً در تخریب جمهوری اقدام نمایند. رهبر بدون توجه به عرایض فرمود: "همه می گویند شما پرچمی هستید!" [از این مجمل خود حدیث مفصل بخوان! - کاظم]

در نوشته های داکتر شرق یکنوع پراگندگی و ادعاهای ضد و نقیض به وفرت دیده میشود که بعضاً خواننده را دچار تشتت فکری می سازد، مخصوصاً کسانی را که نوشته های او را با دقت مطالعه کنند. این مشکل بخصوص در کتاب دوم و سوم او یعنی "تأسیس و تخریب اولین جمهوری" و "کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه" بیشتر دیده میشود و دلیل این روش آنست تا به اصطلاح او میخواست "پل پای" خود را در رویدادها پنهان کند و بعدها هنوز هم خود را دوست و نزدیک به محمد داؤد نشان دهد، اما بیخبر از آنکه گذشت زمان پرده از روی همچو حالات بر میدارد.

محمد داؤد با ملاحظه بروز این فضای بی اعتمادی و اختلاف نظرهای رو به تزاید بین خودش و داکتر شرق از یکطرف و بین شرق و سائر همکاران نزدیک خود از طرف دیگر و نیز به دلیل روابط نهان و آشکار شرق با پرچم - بالاخره به این نظر رسید که باید این معضله را به نحوی حل کند که به اصطلاح "هم لعل بدست آید و هم دل یار (بسیار) نرنجد". لذا تصمیم گرفت تا "دوست قدیم و رقیب جدید" خود را با ملایمت و الطاف در ماه ثور 1356 به حیث سفیر کبیر افغانستان در توکیو مقرر کند و نیز متعاقباً ضیاء مجید قوماندان گارد جمهوری را که از دستیاران شرق و وابستگان پرچم بود، نیز به حیث آتشه نظامی به هند بگمارد.

(پایان مقاله)

پس از نشر بخش سوم این مقاله در صفحه نظریاتی دو هموطن محترم هریک جناب الله محمد و جناب خان آقا سعید سؤالی را ضمن تبصره مطرح کردند که خدمت شان در صفحه مذکور این چند سطر را به قسم توضیحیه تقدیم کردم و لازم دانستم آنرا در ذیل بخش اخیر این سلسله علاوه کنم:

خدمت محترمان هریک الله محمد خان و خان آقای سعید باید عرض کرد که: در مذاکرات رسمی و خصوصی بین سران کشورها معمول است که جریان مکالمات بطور مختصر از طرف هر دو جانب یادداشت میشود و صحبت شهید محمد داؤد با کیسنجر (سفر چند ساعته اخیر او در کابل بتاريخ 8 اگست 1976) نیز به همین ترتیب یادداشت شد. طوریکه در مقاله تذکر رفت، این یادداشت که در سه مورد (موضوع روابط افغانستان و پاکستان، موضوع کمک های اطلاعاتی و کمک های اقتصادی) در آرشیف وزارت خارجه امریکا موجود بود و بعد از گذشت میعاد لازم از قید محرمانیت رها و در دسترس همه قرار گرفت. محترم ارسلا صاحب آنرا به دری ترجمه و بتاريخ 10

د پانو شمیره: له 17 تر 18

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

دسمبر 2016 در افغان جرمن آنلاین به نشر سپرد.

جواب این سؤال محترم خان آقا سعید که: «چطور شده می تواند بصراحت از وزیر خارجه امریکا رئیس جمهور برحال کشور، تقاضای همکاری استخباراتی نماید؟» بسیار ساده است که در همچو مذاکرات خصوص بین بزرگان دو جانب مسایل مهم از همکاری های استخباراتی مطرح میشوند که در رسانه ها انعکاس نمی یابند و بطور سری حفظ میشود. اینکار یک روال عادی مذاکرات است و به همین دلیل است که همچو موضوعات برای یک مدت معین در حریمیت قانونی قرار میگیرند که البته بعضاً نظر به اهمیت موضوع بعد از گذشت زمان باز هم اگر لازم باشد، حریمیت آن اسناد ادامه می یابد.

این موضوع بفرموده محترم جناب الله محمد که: «این همکاری استخباراتی یک جانبه میباشد، به هر صورت جالب این است که اوضاع داخلی سیاست در مرکز قدرت در سال 1976 وخیم بوده و ریس دولت میخواست از طریق سفارت امریکا هر گاه مخالفین که در واقعیت همزمان وی بوده اند در برابر وی اقدامی کنند اطلاع حاصل نموده و در مقابل شان اقداماتی نماید. آیا فکر نمی کنید که این تقاضا خود استقلالیت سیاست داخلی و خارجی کشور را زیر سوال می برد؟ چقدر افغانستان می توانست بالای امریکا اعتماد کند که اقدام در این راستا نماید، چنانچه نکردند و کودتای ثور صورت گرفت که خصوصیات انکشافی به خصوص خود را داشت. اصلاً استخبارات کشور بدست کسانی بود که ریس دولت جلو آنها را میخواست بگیرد و از مرکز قدرت دور کند.»

احتراماً عرض کرد که: در ساحه همکاری ها بین دو کشور همانطوریکه در مسایل اقتصادی، تخنیکی و سیاسی یکی از دیگر طلب کمک میکنند، در مسایل استخباراتی نیز این شیوه بسیار معمول است که طلب همچو همکاریها بر استقلالیت سیاست داخل و خارجی اثر نمی گذارد و اینکار مثل سایر پروژه ها یک جانب پیشنهاد میکند و جانب دیگر برطبق شرایط خود جواب میدهد، طوریکه مناقع هر دو جانب در آن مضمرباشد، باهم همکاری میشوند. کسانیکه در سال 1976 اوضاع کشور را بخاطر دارند، شوروی سخت در تلاش بود تا خلق و پرچم را یکجا سازد و از آن طریق دولت جمهوری را زیر فشار قرار دهد تا به خواسته های شوروی تمکین نماید و از گسترش روابط با غرب، با کشورهای اسلامی و بخصوص روابط با ایران و پاکستان کما فی السابق اجتناب نماید. محمد داؤد که فکر نمیکرد، شوروی در صدد کودتا به اسرع وقت باشد، راهی نداشت تا از امریکا کمک در زمینه اطلاعات استخباراتی مهم طلب کند. اینکه امریکا مستقیماً بخاطر جنگ سرد در این زمینه کمک مستقیم کرده نمیتوانست، کیسنجر گفت که افغانستان میتواند از "ساواک" (در آنوقت دست دراز سی ای ای بود)، طلب معلومات نماید. متوجه باشید که در مذاکرات با کیسنجر از طرف افغانها فقط دو نفر (وحید عبدالله و صمد غوث) حضور داشتند و این منتهای حریمیت مذاکرات را نشان میدهد.

اینکه امریکا نتوانست از کودتای 7 ثور در موقع لازم آن حکومت افغانستان را اطلاع دهد، باید گفت که شوروی در همچو مسایل بسیار آزموده تر از امریکا بود و طوری عمل کرد که حتی تا شام همان روز کودتا، کس نمی فهمید که کی ها در کودتا دست دارند. حتی پرچمی ها از این جریان بدور نگهداشته شده بودند و کودتا بیشتر بوسیله گماشتگان مستقیم استخبارات نظامی شوروی (از جمله قادر پیلوت و بعضی دیگر) انجام گردید و وقتی پیام موفقیت کودتا برای سران خلق و پرچم در موقع رهائی شان در محبس رسید، آنها نیز از موضوع آگاه نبودند و این موفقیت بادآورده از "همسایه شمالی" را باور نمیکردند.

د پانو شمیره: له 18 تر 18

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ